

نشستن سردی شبنم بر زندگی زن نوجوان

سارا راوی‌ازن شانزده ساله، خسته از همه چیز، برای مشاوره و راهنمایی به مرکز مشاوره پلیس مراجعه کرده بود. گریه امان این زن نوجوان را بریده بود. او صحبت هایش را با یک جمله آغاز کرد: «اشتباه کردم!» و با رفتن به دوران کودکی اش، گفت: من در یک روستای کوچک در اطراف مشهد به دنیا آمدم. پدرم کشاورز و مادرم خانه دار بود. سیزده ساله بودم که امیر به خواستگاری ام آمد. او پسر بی هجده ساله بود و به آرام ترین و باوقارترین پسر روستا شهره بود. به اصرار و اشتیاق خانواده ام، پای سفره عقد نشستیم. چهارسال بعد، وقتی سربازی امیر تمام شد، زندگی مشترکمان را آغاز کردیم. همه چیز در ابتدا خوب بود و خیلی ها حسرت زندگی مان را می خوردند. گاهی که خانه با بایم می رفتیم، درحالی که پدرم جای می نوشید، به مخده تکیه می داد و می گفت: «خدا را شکر دخترم خوشبخت شد.»

زندگی تکراری

اما زندگی ما انگار چیزی کم داشت. امیر بسیار مهربان بود، اما حتی یک جمله «دوستت دارم» از دهانش خارج نمی شد. زندگی مشترک ما مانند یک برنامه تلویزیونی بود که مدام تکرار می شد. یک روز زن برادرش به خانه مان آمد. شبنم که یک دختر شهری بود، پس از ازدواج با برادر شوهرم ساکن روستا شده بود. اوگاهی پای دردل هایم می نشست و با من همدلی می کرد. یک روز که دید ناراحتم، به من گفت: «حیف جوانی ات نیست که این قدر افسرده ای؟! فکری برای خودت بکن. تو به راحتی می توانی از این زندگی خسته کننده فرار کنی، فقط باید خودت بخواهی.» من مشتاقانه و با کنجکاری گفتم: «چه کاری باید بکنم؟» شبنم پاسخ داد: «ناراحت نشوی، اما تو کمی عقب افتاده فکر می کنی. در شهر، همه دخترها و پسر ها با هم دوست می شوند، حتی اگر متاهل باشند.» من با تعجب نگاهی به او انداختم، اما او به چشمانم زل زد و گفت: «ببین، تو ترسو هستی و هیچ وقت زندگی ات تغییر نمی کند.» ولی من جواب دادم که ترسو نیستم، اما... در این هنگام شبنم گوشی اش را داراورد و عکس پسر جوانی را نشان داد و گفت که این پسر اسمش حامد است و در شهر زندگی می کند. او عکس تو را دیده است و می خواهد باتو دوست شود.

من فریب خوردم

خلاصه با اولین تماس، انگار حامدم آماده بود و خیلی سریع با هم دوست شدیم و ارتباط صمیمانه ای بین ما شکل گرفت. او حرف های عاشقانه ای می زد که من حسرت شنیدنش را از زبان امیر داشتم. پس از گذشت مدتی، باکمک شبنم، چندین بار به شهر رفتیم و مخفیانه با حامد ملاقات کردم. بعد از آن شبنم زیر پایم نشست و گفت: «یک روز حامد رابه خانه دعوت کن.» من با نگرانی پذیرفتم. در همین اثنا امیر به من گفت: «فردا برای خرید به شهر می روم و من هم از این فرصت سوء استفاده کردم و با حامد تماس گرفتم و او را به خانه ام دعوت کردم و او هم پذیرفت. در روز ملاقات، هنوز ساعتی از حضور حامد در خانه نگذشته بود که امیر کلیدش را در قفل در انداخت و با شبنم وارد خانه شدند. با دیدن امیر و شبنم انگار دنیا روی سرم خراب شده بود. شبنم در همه این مدت نقشه خراب کردن زندگی ام را کشیده بود و من نمی دانستم و به سادگی فریب او را خورده بودم. کمی بعد امیر با خانواده ام تماس گرفت و پدر و مادرم به خانه مان آمدند. مادرم به سر و صورتش می کوبید و پدرم با آن اهت مردانه اش اشک می ریخت. اکنون من دختری شانزده ساله هستم که زندگی اش در آستانه فروپاشی است. کاش می شد به گذشته بازگشت، اما...»

اهدای زندگی

حدیث زندگی دختری که جان باخته بود

ابوعطا! حادثه‌ای زندگی او را به قبل و بعد تقسیم کرده بود. پیش از این حادثه، حدیثه دختری شاداب و دل زنده بود، اما آن حادثه شوم شادایی را از او گرفت و او را دل مرده کرده بود. این دختر نوجوان چندی در بیمارستان دکتر شیخ مشهد تن به تخت سرد این بیمارخانه سپرده بود و دستگاهی که علائم حیاتی اش را رصد می کرد، صدای یکنواختی بیرون می داد؛ صدایی که نه نوید زندگی می داد و نه نفیر مرگ از آن استنباط می شد. روزها گذشت و تلاش های برای بازگرداندن دختر نحیف روی تخت کم رنگ تر می شد، تا اینکه پزشکان بر اساس آخرین آزمایش ها، متوجه شدند حدیثه دیگر شانسِی برای زندگی ندارد و دچار بیماری مرگ مغزی شده است که هر تنفس احتمال دارد آخرین نفس او باشد. پزشکان مشاوره های لازم را به خانواده «حدیثه دلاورنقابی» دادند و با وجود داغ ستrgی که بر جان این خانواده نهشته بود، آن ها حدیث ایثار را به کار بستند و با اهدای عضو موافقت کردند. در ادامه، پیکر این بیمار که از بیمارستان دکتر شیخ به واحد فراهم آوری اعضای پیوندی معرفی شده بود، در بیمارستان منتصریه تحت عمل جراحی اهدای عضو قرار گرفت و حدیثه نام خود را در فهرست اهداکنندگان زندگی جاودانه کرد. کلیه های این نوجوان توسط تیم پیوند کلیه بیمارستان منتصریه به یک نوجوان سیزده ساله از نیشابور و یک جوان هجده ساله از مشهد پیوند زده شد و به آنان زندگی دوباره بخشید. همچنین کبد این اهداکننده به نوجوان سیزده ساله ای از فیض آباد که از نارسایی کبدی رنج می برد، پیوند شد. در ادامه قرینه های حدیثه برای پیوند به بانک چشم دانشگاه علوم پزشکی مشهد ارسال شد و بخشی از پوست او نیز برای درمان بیماران سوختگی به بیمارستان امام رضا^ع منتقل شد.



اَشْهِنه
۳۱ خرداد ۱۴۰۵
شماره ۶
مهر ۱۳۸۸

شهریار

شهریار

شهریار

شهریار

شهریار

شهریار

شهریار

شهریار

شهریار

شهریار

شهریار

شهریار

شهریار

شهریار

شهریار

شهریار

شهریار

شهریار

شهریار

شهریار

شهریار

شهریار

شهریار

شهریار

شهریار

شهریار

شهریار

شهریار

شهریار

با هوشیاری یک شهروند، شیادی که با پول و حساب مردم کلاهبرداری و پول شویی می کرد، دستگیر شد

پلیس، کلاهبردار را با تاکسی به زندان رساند!

سعید جلائیان

گزارش

مرد جوان نگران ازدست دادن مشتری و دردسرهای احتمالی بود، اما وقتی هشدارها و اخباری را که از پلیس در رسانه ها منتشر شده بود به یاد آورد، به فردی غریبه که در سایت واسطه گر با او گفت وگو می کرد، مظنون شد. غریبه برای خرید یک سکه پارسیان که می شد به راحتی از هر مغازه طلافروشی تهیه کرد، اصرار داشت. او درحالی که سایت های واسطه گر بستری برای کلاهبرداری های مجرمان شده است، شماره کارت مرد جوان را گرفت و پس از دقایقی، طی دو مرحله، مبلغ ۱۶ میلیون تومان به حسابش واریز کرد. نکته ای که ظن مرد جوان را به غریبه بیشتر کرد، اعلام مکرر واریزی ها توسط غریبه بود. شک مرد جوان به غریبه، پس از اتمام معامله به سوء ظن شدیدی تبدیل شد. غریبه از مرد جوان درخواست کرد سکه را با تاکسی اینترنتی به یکی از خیابان های مرکزی شهر برایش ارسال کند. مرد جوان که به واسطه مطالعه اخبار کلاهبرداری های متعدد در سایت های واسطه گر، به ماجرا مشکوک شده بود، تصمیم گرفت با شماره ۹۶۳۸۰ تماس بگیرد و موضوع را به پلیس فتای استان گزارش دهد. این فرد در ابتدای تماس با این شماره به کارشناس پلیس فتا گفت که مورد خاصی برای گزارش ندارد و فقط به دلیل سوءظنی که دارد با پلیس تماس گرفته است، اما سرهنگ مرتضی حقی، رئیس پلیس فتای استان، پس از اینکه در جریان این گزارش قرار گرفت، با تکیه بر دانش پلیسی خود درباره کلاهبرداری های مثلثی، بلافاصله دستورات تخصصی صادر و تیمی از مأموران را مسئول برقراری ارتباط با مرد جوان و رسیدگی به این پرونده کرد.

کلاهبردار کم حافظه

پس از صدور این دستور، مأموران پلیس فتا خود را به مرد جوان رساندند. مأموران پس از اینکه مرد جوان همه ماجرا را برای آن ها بازگو کرد، به اعلام وضعیت خط و اکانت کاربر در سایت واسطه گر پرداختند. هم زمان خریدار غریبه مدام پیگیر دلیل تأخیر در ارسال سکه بود. او که گویا هم زمان تلاش می کرد از افرادی دیگری کلاهبرداری کند، مصداق بارز این مثل بود که «دروغو کم حافظه است». متهم در تلاش خود برای اقناع این شهروند، به او یک بار گفت سکه را برای هدیه عروسی می خواهد، اما دفعه بعد ادعا کرد برای همسرش است و مرد جوان با تأخیر ارسال

سکه، سالگرد ازدواجشان را خراب می کند. آخرین بار نیز گفت باید سکه را هرچه زودتر به دست مادرش برساند که عازم شهرستان است. در مقابل این ادعاها، مرد جوان بارش شدید باران را در آن ساعت بهانه کرد و مدعی شد به علت وضعیت جوی، تاکسی اینترنتی پیدا نمی شود. دقایقی بعد، با آماده شدن مأموران و هماهنگی با مقام قضایی، یکی از مأموران در نقش راننده تاکسی اینترنتی، راهی آدرسی شد که غریبه ادعا می کرد آنجا منتظر است.

غریبه وقتی شنید تاکسی اینترنتی سفر را قبول کرده است، ناگهان آدرشش را چندصدمتر تغییر داد و از مرد جوان خواست سکه را به خیابانی دیگر در همان حوالی ارسال کند. او همچنین مشخصات کامل تاکسی اینترنتی، از مدل خودرو و پلاک گرفته تا مشخصات ظاهری و شماره راننده را از مرد جوان گرفت. حدود بیست دقیقه بعد، پس از استقرار مأموران در محل قرار، مأموری که به عنوان تاکسی اینترنتی با متهم قرار گذاشته بود، به محل قرار رسید. او دقایقی در خودرو منتظر متهم شد، اما از تحویل گیرنده خبری نشد. این مأمور باتجربه، درحالی که یک پاکت خالی در دست داشت، از خودرو پیاده شد، اندکی صبر کرد و مانند هر راننده تاکسی دیگر، پس از تماس فرد غریبه، با عصبانیت درخواست مبلغی بیشتر برای تأخیر کرد. او حتی گفت برای ارسال یک پاکت کوچک باید بیک اینترنتی می گرفتید، نه تاکسی.

کشف مدارک جعلی

متهم با شنیدن این اعتراضات، خیالش راحت شد. او که تا این لحظه از داخل یک واحد تجاری این خودرو را زیر نظر گرفته بود، از مغازه خارج شد و به سوی خودرو رفت. به محض حضور متهم در کنار خودرو، او دستش را برای گرفتن پاکت دراز کرد و نگاهی به اطراف انداخت. متهم با اینکه دستش به نزدیکی پاکت رسیده بود، اما وقتی اطرافش را دید، با مشاهده مأموران متوجه شد در حلقه محاصره پلیس قرار گرفته است. او تلاش کرد با بی تفاوتی از کنار خودرو و مأموران عبور کند، اما بلافاصله توسط مأموران دستگیر شد. پس از دستگیری، متهم خود را شهروندی عادی معرفی کرد و مدعی شد او را اشتباه گرفته اند. اما در بررسی اولیه گوشی متهم، مستندات متعددی مبنی بر مجرم بودن او کشف شد.

پس از انتقال متهم به مقر پلیس فتای استان، در بررسی دقیق تر گوشی، تصاویر متعددی از کارت های شناسایی جعلی طراحی شده بافتوشاپ، از جمله کارت

پلیس سارق نامرد را دستگیر کرد

زندان، مجازات خیانت به نان و نمک پارکبان

کارگر هنوز در کلانتری حضور داشت که عوامل گشت ناحیه کمیل در حاشیه بولوار فردگاه از ظن خود به مردی جوانی خبر دادند که رفتار مشکوک داشت؛ متهمی که به گفته نیروهای بسیج، تلفن همراه دارد، اما رمز بازگشایی آن را بلد نیست.

با توجه به مطابقت مشخصات گوشی و فرد مظنون، سرهنگ عباس عطایی، رئیس کلانتری کوی پلیس، بلافاصله با صدور دستوراتی فنی، تیمی از مأمورانش را به محل اعزام کرد. مأموران متهم را از نیروهای بسیج تحویل گرفتند و به کلانتری منتقل کردند. متهم مدعی بود سابقه ندارد و این تلفن همراه را به تازگی از روی زمین پیدا کرده است، اما کارگر پارک او و گوشی را شناسایی کرد. سارق ابتدا منکر آشنایی شد، اما وقتی کارگر ثابت کرد دقایقی قبل با او صحبت کرده است، حرفش را عوض کرد و گفت: «فقط به خاطر پیدا کردن گوشی، از او شیرینی می خوراسم!» پس از اینکه پارکبان تلفن همراهش را تحویل گرفت، این پرونده به دادسرا منتقل شد.

جدول ۴۵۸۵									
نمایشنامه	داده پردازی پدی	پوستین	مباهات	آبالت	آلوهیکا	انگور	روباه	شاهد	باردار
اتاق کار	قصر	اتاق کار	قصر	اتاق کار	قصر	اتاق کار	قصر	اتاق کار	قصر
کتاب عطاء...	تدین	کتاب عطاء...	تدین	کتاب عطاء...	تدین	کتاب عطاء...	تدین	کتاب عطاء...	تدین
اش سده	قابل رویت	اش سده	قابل رویت	اش سده	قابل رویت	اش سده	قابل رویت	اش سده	قابل رویت
حلق	ارشاد	حلق	ارشاد	حلق	ارشاد	حلق	ارشاد	حلق	ارشاد
زین ویریک	جوینار	زین ویریک	جوینار	زین ویریک	جوینار	زین ویریک	جوینار	زین ویریک	جوینار
خداوند	پسوند	خداوند	پسوند	خداوند	پسوند	خداوند	پسوند	خداوند	پسوند
شبه	موسقید	شبه	موسقید	شبه	موسقید	شبه	موسقید	شبه	موسقید
شاهنامه	شاهنامه	شاهنامه	شاهنامه	شاهنامه	شاهنامه	شاهنامه	شاهنامه	شاهنامه	شاهنامه
سیدی در	فاری	سیدی در	فاری	سیدی در	فاری	سیدی در	فاری	سیدی در	فاری
سنت	خیال	سنت	خیال	سنت	خیال	سنت	خیال	سنت	خیال
جمع	سنت	جمع	سنت	جمع	سنت	جمع	سنت	جمع	سنت
دریست	کارخانه	دریست	کارخانه	دریست	کارخانه	دریست	کارخانه	دریست	کارخانه
شهر	جشنواره	شهر	جشنواره	شهر	جشنواره	شهر	جشنواره	شهر	جشنواره



عکس: ژانیش است

فقره کلاهبرداری و پول شویی، درباره شگردش گفت: با ارسال تصاویر کارت های شناسایی و سازمانی در پیام رسان های مختلف، طمع هایم را فریب می دادم و گاهی هم با ارسال مدارک پزشکی ساختگی مدعی می شدم یکی از اعضای خانواده ام بیمار است و به پول نیاز دارم و به همین خاطر خودروم را زیر قیمت برای فروش گذاشته ام. من طوری وانمود می کردم که شهروندان فکر کنند اگر به من پول ندهند، یک فرصت عالی را از دست می دهند و به همین دلیل حاضر می شدند به حسابی که می دادم، پول واریز کنند. این حساب ها هم معمولاً مربوط به افرادی بود که آن ها را در سایت های واسطه گر پیدا می کردم و کالایی برای فروش گذاشته بودند. من کالا را از آن ها می خریدم و تحویل می گرفتم تا گیر نیفتم.

رسیدگی به پرونده متهم بابت کشف جرائم احتمالی دیگر او ادامه دارد، اما متهم با دستور مقام قضایی راهی زندان شد.



عکس: اختصاصی شهریار